

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مجلس گذشته این طور که به نظر می‌رسد تا جایی که حافظه اجازه می‌دهد صحبت از کیفیت ترتیب برنامه و روشی بود که بتواند انسان را هر چه بهتر، سریعتر و بی‌دردسرت‌تر و راحت‌تر به آن اهداف و مقاصد برساند.

در این زمینه مطالبی عرض شد و منتهی چون بنا در این مجلس بر پاسخگویی به مسائل است و سؤالات است مطلب تا حدودی نپخته ماند و بناگذاشتم تتمه آن را در امروز خدمت رفقا و دوستان عرض کنم و به پاسخ نسبت به سؤالاتها و پرسشهایی

که رسیده به آنها پردازیم.

اگر نظر شریف دوستان باشد در مجلس

گذشته عرض شد که نفس انسان استعداد و آمادگی

برای شکل‌گیری و شکل‌بندی خاص را دارد چه در

زمینه سعادت و تجرد و چه در زمینه شقاوت و ابتعاد

و نفسانیت. در هر دو مسئله نفس این قابلیت را

دارد. هیچ کس از ابتدا با شکل‌گیری به این دنیا

نیامده است. این که خدمت شما عرض می‌کنم این

مسئله حتی در مورد انبیاء و ائمه و اولیا هم صادق

است. هیچ کس با شکل‌گیری خاص به این دنیا

نیامده است. همه ما با استعداد و قابلیت، پا به این

دنیا گذاشتیم. افرادی که می‌گویند ائمه حسابشان

جدا است و آنها با یک کیفیت و وضعیت خاص به

این دنیا آمدند سخت در اشتباه هستند! گرچه ائمه

اینها آثار خاصی داشتند و دارند: مثلاً در رحم مادر و

در شکم مادر صحبت می‌کردند. با مادر صحبت

می‌کردند، ذکر می‌گفتند. والده امام علیه‌السلام، همه

ائمه تفاوت نمی‌کند، نسبت به سخن آنها همه گواهی

می‌دهند و ذکری را که آنها می‌گفتند، اینها

می شنیدند.

این مسئله راجع به سیدالشهدا هست که خب معروف است و همه شنیدند. راجع به حضرت بقیی الله هست که همه شنیدند و دیگر این مطالب غیر عادی از آنها قابل صدور بوده و جای شکی هم باقی نمانده است و غیر از امام علیه السّلام و غیر از امام معصوم علیه السّلام این مسئله برای کس دیگری اتفاق نیفتاده و هر کسی که مدّعی سخن گفتن بشود کذب محض و افتراء و تهمت بر مذهب و مکتب است ولی حتّی این امور و امور دیگری که سر می زند مثلاً راجع به حضرت بقیی الله داریم که وقتی به دنیا آمدند اوّل اقرار به شهادتین کردند و بعد آیه شریفه و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمی و نجعلهم الوارثین، این را حضرت بعد از ولادت قرائت کردند و همین طور راجع به سایر ائمّه هم داریم که پس از ولادت اقرار بر شهادت می دادند و سر به سجده

می گذاشتند تا وقتی که سرشان را برمی داشتند. این فقط و فقط اختصاص به ائمه علیهم السّلام دارد نه کسی دیگر و هر که هر چه بگوید کذب است و تهمت است و باید پاسخگوی آن باشد.

این مسئله حتّی باعث این نمی شود که ما بگوییم ائمه از ابتدا یک شکل گیری خاصی داشتند، نخیر. خود اینها هم البته گرچه خواست و اراده پروردگار بر امتیاز بین امام و غیر امام در میان انظار است که بعد نیایند و افرادی خودشان را متقلّباً به امام وابسته کنند و اسم آن عناوین را بخواهند بر خودشان بگذارند و خب بوده دیگر در همان زمانهای قبل مگر نبوده است؟! پیغمبران دروغینی که می آمدند مگر چه بودند؟ خب اینها از همین جا می آمدند! پیغمبران دروغینی که آمدند، مسیلمه کذاب آمد، انحرافاتی که پیدا شد، حرفهایی که متملقان راجع به افراد می گفتند تمام اینها از چه بود و مردم بیچاره بدبخت هم بدون تحقیق و تفحص قبول می کردند و برای همدیگر نقل می کردند. درست؟! مگر در همین زمان گذشته، در

همین زمان گذشته همه ما خود بنده که شاهد بودم،
ما شاهد ادّعای تصاویر در ماه نبودیم؟ مگر نگفتند
که عکس در ماه پیدا شده است؟ ما تا چقدر در
خرافات گیر کرده بودیم و چقدر در این مسائل قرار
گرفتیم. من خدمت رفقا عرض کردم در یک جلسه
قبل عنوان که حتی پیرمردهای ما. مرحوم پدر ما
می گفتند که من در منزل نشسته بودم پسرخاله ما که
سنّش از من بیشتر است و فرد آدم خلاصه متشخص،
معمّم در همان زمان سابق، خب فردی بود برای
خودش، تلفن می کند و به من می گوید که فلانی چه
نشستی که بیا تماشا کن بین عکس در ماه است.
گفتم آخر ماه چه ربطی دارد؟! عکس چه ربطی
دارد؟! آقای فلان این حرفها چیست؟ این خرافات
چیست؟ گفتند نه آقای سید محمدحسین بلندشو بیا
بین، آخر چرا شما فرض کنید که کوتاهی می کنی؟!
باز گفتم که آخر این چه مسئلهای است که شما
مطرح می کنی؟ کره ماه تقریباً حدود نهصد و خردهای
هزار کیلومتر با زمین فاصله دارد عکس از کجا چه
کسی رفته آن جا عکس انداخته؟! خلاصه باور

نمی‌کرد. گفتم خیلی خب گفتم من بلند می‌شوم
می‌آیم پای پنجره، بلند می‌شوم می‌آیم بینم عکس
می‌بینم؟ بلند شدم آدم دیدم ماه ماه است برای
خودش دارد حالا به اصطلاح هر چه بوده. شما ببینید
قوه متخیله و متوهّمه افراد چه می‌کند که می‌آید
می‌سازد، چاپ می‌کند، چاپ می‌کند می‌سازد، ابرو
درست می‌کند، چشم درست می‌کند، بینی درست
می‌کند، مو درست می‌کند، خب عکس همین است
دیگر. عکس چیست؟ عکس مو و بینی و چانه و ابرو
و نمی‌دانم فرض کنید که و چیزهای دیگر هان؟!
چقدر ما در ضعف قرار گرفتیم و در مرتبه فعلیت از
آن واقعیت دور افتاده‌ایم که برای فرد شیعه‌ای که
مکتب او، مکتب اهل بیت است، مکتب ضد

خرافه پرستی است توجّه بفرماید چه می‌خواهم عرض کنم متوجّه مطالب بنده که می‌شوید؟ مکتب اهل بیت که مکتب ضدّ خرافه پرستی است، ضدّ اعتبارات است، ضدّ مجازها و مزخرفات و امثال ذلک است، مکتب حقیقت و مکتب واقع و مکتب اتقان که حتی ما به سایر مکاتب طعنه می‌زنیم و بر آنها خرده می‌گیریم. الآن در مسیحیت چقدر خرافات وجود دارد؟ چقدر در این یهودیت خرافات وجود دارد؟ اگر بنده بخواهم خرافاتی که در این مسیحیت و یهودیت است برای شما بازگو کنم از تعجّب نمی‌توانید حتی بشنوید!! متّهی این مطالب را بیان نمی‌کنم خود ما بر مسیحیت و یهودیت طعنه می‌زنیم، آن وقت ما و آن افرادی که مدّعی تبلیغ این مکتب هستند، خودمان در قعر خرافات و توهمات و تخیلات گرفتار هستیم. این مال چیست؟ بخاطر نفهمی است. بخاطر جهالت است. بخاطر دورافتادن از واقعیت است. این مطالبی را که خدمت شما عرض می‌کنم مطالبی است که خب دو جنبه دارد: یکی جنبه اجتماعی دارد که خب

باید اجتماع بداند، یکی جنبه خصوصی و فردی و شخصی دارد که مربوط به این فضا و مربوط به این مسئله است، در هر دو قضیه این مطلب باید روشن شود و واضح شود. مایی که داریم بر دیگران خرده میگیریم و بر دیگران طعنه می‌زنیم و سایر مکاتب و ملل و مذاهب را به خرافات متهم می‌کنیم، خود ما از همه آنها بدتر و در چاه خرافات غوطه‌ورتر هستیم. دیگران حالا باید بیایند بر ما طعنه بزنند و بخندند و مسخره کنند و ما را به این گونه مطالب متهم کنند خوب چرا باید این طور باشد؟ چرا آخر چه داعی در این مسائل وجود دارد؟ چه الزامی بر طرح این مطالب هست؟ چه الزامی است؟ من نمی‌فهمم، واقعاً نمی‌فهمم که چه الزامی است؟ ما چه کم داریم؟ ما چه نقصانی داریم که باید با این حرفها پر کنیم؟ آیا این خیانت به تشیع و به امام زمان نیست؟ آیا این مسئله اهانت دین و زیر پا گذاشتن مقدسات نیست؟ اگر نیست پس چیست؟ این معنای عظمت و کرامت بخشیدن به مکتب است؟ درست؟ خیلی مسئله مسئله حساس است و مسئولیت بسیار بسیار سنگین

است و چوب دارد، چوب دارد. شوخی کردن با مقدسات چوب دارد، شوخی کردن با ولایت امام علیه‌السلام چوب دارد، غیرت خدا در این جا طلوع می‌کند و تجلی می‌کند. با امام نباید شوخی کرد، با معصوم و مکتب معصوم نباید شوخی کرد، آن فقط دوازده امام بودند که وقتی می‌آمدند در این دنیا شهادتین می‌گفتند و سر به سجده می‌گذاشتند و همه هم می‌شنیدند و در همان زمان هم شهادت می‌دادند التفات کردید؟! درست؟ اینها بخاطر چیست؟ به خاطر سادگی ما و تملق عده‌ای و مسامحه عده‌ای. این سه مسئله وقتی که با هم توأم بشود نتیجه آن چه می‌شود رواج خرافات و رواج توهمات و از بین رفتن دین و اصالت تشیع و

اهانت به مکتب، این است قضیه و پاسخ آن خیلی مشکل است. خیلی سخت است. درست؟! این نکته. نکته‌ای است که از نقطه نظر تربیتی باید ما خیلی به این مسئله توجه کنیم. اگر آن زمانی که ما می‌گرفتیم باید ارج و قیمت هر شخصی درست سنجیده شود و اغراق نشود و افراط نشود و تعبیری که گفته می‌شود تعبیر مناسب با شخصیت هر کسی باشد و قدم بالاتر گذاشته نشود و در حریم عصمت با کسی وارد نشود و عصمت و ولایت و امامت محفوظ باشد، آن زمان اگر به این مطالب ما توجه می‌شد، آن وقت کار به این جا نمی‌رسید. درست؟!
سر چشمه شاید گرفتن به میل *** چو پُر شد

نشاید گذشتن به پیل

بزرگان در روش تربیتی خودشان همیشه این مسئله را تذکر می‌دادند که قدم اولی که برای گناه برداشته می‌شود. نفس آمادگی برای قدم بعد را پیدا می‌کند. بارها این مسئله را از بنده شنیدید که نفس انسان باید همیشه در مقام پیشگیری با او عمل کرد نه در مقام درمان. وقتی یک بیماری بیاید خودش را

واکسینه کند و درمان کند دیگر داعی ندارد بعد برود
قرص بخورد، آمپول بزند، جراحی کند، پدرش
دربیاید. خب از اوّل جلو را می‌گرفت. از اوّل
نمی‌گذارد به آن جا برسد. بسیاری از مسائلی که با
بنده توسط دوستان مطرح می‌شود، تمام اینها بخاطر
عدم توجه به پیشگیری است. اگر پیشگیری انجام
بشود دیگر ابتلاء نمی‌ماند تا این که آقا چه کنیم؟ آقا
چه کنیم؟؟!! آقا چه کنیم خب می‌توانستید جلوی
این قضیه را بگیرید، می‌توانستید کاری انجام بدهید
که نوبت به این جا نرسد. آن هزینه‌ای که باید برای
درمان پس از ابتلاء پرداخت یک صدمش درباره
پیشگیری نیست. این روش روشی است که بزرگان
همیشه نسبت به نظام اجتماعی و نظام سلوکی هر
فرد (عرض کردم این مسئله که من امروز مطرح
می‌کنم در هر دو جنبه کاربرد دارد و در هر دو جنبه
باید به این مسئله توجه شود) در وهله اوّل نسبت به
نظام اجتماعی که وظیفه مسئولین همیشه پیشگیری
است نه درمان بعد از ابتلاء، آن خیلی هزینه
برمی‌دارد. خیلی ابتلاء می‌آورد خیلی جامعه را دچار

نابسامانی و ناهنجاری می‌کند. باید پیشگیری کرد و به واسطه پیشگیری هزینه بسیار کمی پرداخته می‌شود و مصرف می‌شود و مسئله دوّم برمی‌گردد به نحوه تربیتی خود ما، نحوه سلوک ما، نحوه تهذیب ما و نحوه عملکرد ما و رسیدن به آن مطالب. اکثر مطالبی که بزرگان نقل می‌کنند بر این اساس دور می‌زند. جلوی گناه از اوّل باید گرفته شود زمینه گناه از اوّل نباید پیدا شود ارتباطات از اول باید مشخص شود.

در این وصیت نامه‌ای که بنده ترجمه کردم و

خیال می‌کنم به همین نزدیکی شاید دیگر

مقدمت آن تمام شود و آماده شود. در آن جا
رفقا خواهند دید و دوستان ملاحظه خواهند کرد که
چطور در اسلام روی پیشگیری تأکید شده است و
تمام مسائل و مصائبی که در روابط اجتماعی ما امروز
مشاهده می‌کنیم و تمام مفاسدی که می‌بینیم به
واسطه عدم توجه به این مسئله است که به آن چه که
در اسلام گفته شده است الآن عمل نمی‌شود و
برخلاف آن دارد عمل می‌شود به نحوی که اگر
امروز ما بیاییم و بخواهیم آن حیثیت فرهنگی و جنبه
تفکر جامعه را برگردانیم، اصلاً دچار مسخره و طعنه
می‌شویم آقا این حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟
برویم جلو اگر قرار بر این است پس برویم دیگر
همین طور پس دیگر برویم، وقتی این مطالب معنا
ندارد و این مربوط به زمانهای گذشته است پس به
همین کیفیت ادامه بدهیم و خواهیم دید که به کجا
خواهیم رسید در آن جا بنده مطالبی را عرض کردم.
انشاءالله دوستان بعد از این که چاپ شد آنها را
مشاهده خواهند کرد که هیچ چاره‌ای نیست که در
جایی که یک زن قاضی آمریکایی کتابی می‌نویسد

برای نجات بشریت از فضای امروز و در آن جا تصریح می‌کند (یک مسیحی) تنها راه نجات جوامع امروزی عمل به دستورات اسلام است. ببینید یک زن مسیحی و قاضی خانواده در آمریکا، در نیویورک، کتاب می‌نویسد و کتابش هم ترجمه شده است و احتمالاً آن هم چاپ می‌شود البته بنده مدّتی قبل این را مطالعه کرده بودم خیلی وقت چند سال پیش مطالعه کرده بودم هنوز ترجمه نشده بود. آن در آن جا تصریح می‌کند که فقط و فقط راه درمان و گریز از مفسد اجتماعی امروز عمل به دستورات اسلام که همان پیشگیری است، همان پیشگیری است. منتهی ما عمل نمی‌کنیم خب وقتی عمل نمی‌کنیم خب پیش می‌آید سلول‌های ما با سلول‌های هزار و چهارصد سال پیش فرقی نکردند. گلوبول‌های ما با آن چه را که قبلاً بوده تفاوت نکرده. سلول‌های مغزی، نحوه متابولیسم، مزاج ما، فیزیولوژی ما تمام چیزهای ما همان است نفس ما همان نفس است. خواستهای ما همان خواست است. إنانیت ما و تفرعن ما و بلندمنشی ما و خودمحوری ما همان

است، بلکه بالاتر هم رفته است الحمدلله. خیلی بالاتر رفته است. فقط ما در قرآن می‌شنویم که از لسان فرعون خداوند می‌فرماید انا ربکم الأعلى: من پروردگارم الآن ماشاءالله خیلی انا ربکم الأعلى وجود دارد. آن موقع یکی بود ولی الآن در هر کوی و برزنی و به تعداد هر افرادی چرا بخواهیم حالا مسئله را خیلی متشخص کنیم و مصداق برای آن تعیین کنیم. خود هر یک از ما یک **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** ای هستیم! باید این مسئله شکسته شود و از بین برود تا به مقام عبودیت برسیم. جلو را باز کنیم من هم همان فرعون می‌شوم، تفاوتی نمی‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند. این طور خیال نکنید که آن فرعون یک آدم بود نه آقا جان بنده خودم آن فرعون را

دیدم. در یکی از موزه‌ها خود آن فرعون‌ی که می‌گفت اَنْ رَبِّكُمْ اَلْاَعْلٰی یک آدم، آدم معمولی بود. قدش مشخص بود. اینها مومیایی کرده بودند وضعیت او، خصوصیت او، همه مثل آدمهای معمولی بود چه بود؟ به نفسش آمد عمل کرد به خواسته‌های خودش آمد عمل کرد. به آن منویاتش عمل کرد. آمد آن چه را که مربوط به ربّ او بود به خود گرفت و آن چه را که مربوط به عبودیت او بود به ربّ واگذار کرد. رسید به جایی که **اَنَا رَبُّكُمْ اَلْاَعْلٰی** می‌گفت و افراد را به عبودیت و سجده بر خود دعوت می‌کرد مگر ما نیستیم مگر ما الآن نیستیم؟ مگر ما افراد را الآن دعوت به عبودیت و سجده به خود نمی‌کنیم؟ مگر سجده حتماً باید فرض کنید که روی زمین بیفتد؟ هان؟! هزار جور سجده داریم! هزار جور عبودیت داریم، هزار جور خضوع داریم، همین که شخصی نمی‌تواند کلام حق را بگوید، یعنی سجده کرده است. همین که یک نفر نمی‌تواند یک مطلب واقع را به زبان بیاورد یعنی بیا سجده کن. قضیه چیست؟ مگر غیر از این است؟ فرعون مگر به

افراد نمی‌گفت ساکت شوید حرف نزنید هرچه من می‌گویم گوش بدهید؟ خیلی خب مشکل نداریم. تفاوتی نمی‌کند. چهره یکی است. همان هم اگر آن موقع نفس خودش را در مقام تربیت قرار می‌داد، همان مثل یکی از افراد عادی بود، حتی شاید به مقام ولایت و اولیای الهی هم می‌رسید ولی نکرد، گوش نداد. این استعداد برای شکل گرفتن را تبدیل کرد به فعلیت ابتعاد از خدا، به فعلیت انانیت، به فعلیت مقابله، به فعلیت ربوبیت ساختگی و ربوبیت قلبی و ربوبیت تقلبی و ربوبیت شیطانی و اهریمنی خودش کرد، نه جبرئیل آمد در سرش بزند و نه شیطان آمد بر او مسلط شود. شیطان کاری نمی‌تواند انجام بدهد. اگر شیطان می‌تواند کاری انجام بدهد خب ما که الآن نباید این جا باشیم. باید بلند شویم برویم جاهای دیگر. شیطان فقط وسوسه می‌کند. از آن روزنه‌هایی که هر شخصی در نفس او برای انحراف وجود دارد از همان روزنه‌ها وارد می‌شود. هر شخصی روزنه‌های خاص به خودش را دارد و ممکن است دو نفر با هم اشتراک نداشته باشند.

خواستهای افراد، سلائق افراد، تفکرات افراد، سعه وجودی افراد، آن افکار افراد همه مختلف است، دو نفر یک جور نیستند و شیطان یک درسی خوانده و در یک مکتبی تعلیم گرفته است که با تمام افراد از همان نقطه خودشان وارد می شود با من با تفکرات من وارد می شود. با شما با تفکرات شما و با شما و نباید تصوّر کنیم که اگر الآن ما آمدیم و برخلاف دیگران کار نیک انجام دادیم و روش صحیح در پیش گرفتیم از گزند شیطان دور ماندیم ابداً او از همین کار نیک ما جلو می آید، از همین طرز تفکر ما جلو می آید. به اسم خدا و پیغمبر جلو می آید، به اسم دین جلو می آید، به اسم احیاء دین و احیاء اسلام و تبلیغ شعائر دین جلو می آید. تبلیغ شعائر دین. این جا

می گویند که انسان باید دستش در دست یک
خبیر باشد. اگر نباشد از همان راه می آید و زمین
می زند.

بعد از زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه همین
خطر پیش آمد. همین که الان دارم به شما عرض
می کنم، همین پیش آمد. از راه دروغ جلو آمد. بنده
بخشی از آن را دیدید که در جلد دوم اسرار، بخشی
از آن مسائل را به نحو کلی عرض کردم، یکی دو
مصدق هم ذکر کردم. از راه دروغ جلو آمد، خب
بنده پسر مرحوم آقا هستم. از حالات ایشان خبر
داشتم. از کیفیت سلوک ایشان خبر داشتم. این
حرف ایشان نیست من چهل سال با یک همچنین
مردی زندگی کردم. در مرض و صحت با او بودم.
در سفر و در حضر با او بودم. این حرف نمی آید،
این حرف نمی آید و از یک همچنین شخصیتی این
حرف امکان ندارد تحقیق می کردم معلوم می شد
دروغ است آقا از خودش درآورده است، درآورده
است. چاپ کرده است چاپخانه که نمی آید هوشمند
نیست که بیاید دروغ را تشخیص بدهد هر چه به او

بدهی در کاغذ از آن طرف بیرون می آید. در چاپخانه فقط همین است که آن را که می نویسی روی کاغذ بیرون می دهد، خودش که تشخیص نمی دهد که این مطلب با واقع منطبق است یا نه؟ او قدرت تشخیص ندارد. درست؟! دروغ آمدند به پدر ما نسبت دادند. دروغ آقا دروغ، تهمت. آمدند بر ایشان زدند. خوب بعضی از اینها مشخص است. آمدند مکاشفه به دروغ معنا کردند دیدید در آنجا بنده یک مورد آن را گفتم. یک شخصی آمد به من گفت. مدتی گذشته بود. مرحوم آقا در حرم، حرم امام، رضا بین الطلوعین هم بود. نشان می داد که حالا از حرم هم شاید برگشته بود. مرحوم آقا را در حرم الآن بله ایشان در آن جا بودند ایشان فرمودند این منزل کذایی یک منزلی بود، مرحوم آقا گفتند این را به فلانی بگو که این را ابتیاع کند و بخرد و شما را در آن جا اسکان کند و به اسم شما هم بکند. گفتم عجب آقای خوبی!! دیگر مثل این که قبل از این که به فکر ما باشد به فکر شاگردان و کسان دیگر افتاده است. برایش ابتیاع کند و به اسمش هم کند، محضری!! ایشان خیلی قشنگ

مکاشفه خیلی دقیق و خیلی خوب و هیچ شک و شبهه‌ای هم در احتمال خلاف نمی‌رود و شما را مسئول چاپ و طبع آثار من کند، آثار مرحوم آقا.

ما هر چه با خودمان فکر کردیم، با این عقل ناقصمان، چرتکه انداختیم فلان آن موقع هنوز کامپیوتر نیامده بود، تازه آمده بود که آخر چه جور درمی‌آید؟ این در شغل خودش من پنجاه تا به او ایراد دارم این چه ربطی دارد به کتاب آقا؟ به مطالب آقا؟ کتابهای آقا کتابهای علمی، تخصصی، الآن بعضی از کتابهای ایشان، بیست سال درس فلسفه و عرفان نظری می‌خواهد، اگر کسی بفهمد. آخر

کسی که نمی‌داند که پنج تا انگشت دارد یا شش تا چگونه بیایند این کار را بکنند؟! که ما دیدیم نمی‌شود، هیچی نگفتیم و بعد گفتم خیلی خب حالا ما برویم یک تحقیقی بکنیم راجع به منزل و قیمت منزل و اینها را ببینیم چه می‌شود؟ بعد یکی را فرستادیم، حالا برویم ببینیم علی کلّ حال گرچه اصلاً جور در نمی‌آید حالا پی آن را بگیریم ببینیم به کجا می‌رسد؟ بالاخره برای تفنّن هم بد نیست حالا تفنّنی داشته باشیم ما که همه چیز دیدیم این هم روی آن. بعد معلوم شد که این آقا فرض کنید که قیمت این ساختمان چقدر است؟ بیست میلیون فرض کنید این می‌گوید چهل و پنج، پنجاه میلیون. چیز بی ربطی است! این حرفها مدّتی گذشت ما ایشان را دیدیم به ایشان گفتم فلانی این شما راجع به قیمت این ساختمان تحقیق کردید؟ سؤال کردید گفت بله من آقای فلانی را فرستادم و اسم یک نفر را برد و فرستادم و این یک قیمتی داد، البته آن جا یک شوخی هم کرد که حالا ما مسئله را دیگر رد شویم و بله یک به اصطلاح شوخی کرد و گفتم که خب پس بنابراین

با این قیمتها معقول نیست، اصلاً عقلایی نیست.
گفت خب بله دیگر نمی‌شود گفتم پس من یک
خواهش از شما می‌کنم این دفعه اگر مرحوم آقا را
در مکاشفه دیدید بگویید اوّل یک سری به بنگاه
بزنند این قیمت خانه‌ها دستشان بیاید آن وقت بعد
به شما امر بفرمایند که به فلانی بگو که حالا برای
شما چیزی بخرد، دیگر متوجّه شد که مچ او باز شده
است!!

شما ببینید مکاشفه دروغ می‌آیند برای بنده
نقل می‌کنند. التفات کردید؟ خب حالا یکی را من
باز کردم. آن هزاران هزاری که به بقیه می‌گفتند چه؟
همه که مثل من نیستند که از خصوصیات و مسائل
مطلع باشند و خلاصه مچ بگیرد. کسی می‌آید تازه
می‌آید تازه دو روز است آقا را دیده یا اصلاً ندیده،
آن قدر هم اطلاعات ندارد، آن قدر آگاهی ندارد
وقتی که نگاه کند ببیند یک همچین آدمی خوش
صحبت، خوش بیان، جاذب اتفاقاً خیلی هم قشنگ
صحبت می‌کرد و خیلی جاذب بود، گیرا بود. خب
چه می‌شود؟ نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه این است

که دل و دین در گرو این دروغ می‌بازد و دنیا و آخرتش را به پای این دروغها و به پای این تهمت‌ها و به پای این خرافات و به پای این مسائل غیر واقعی و وساوس شیطانی قرار می‌دهد، درست؟ مگر نشد؟
خب شد دیگر. خب این به جای خود، از آن طرف شیطان وقتی دید به این مقدار نتوانست، جلوی دروغ گرفته شد. جلوی تهمت گرفته شد. جلوی اینها گرفته شد. آمد و راه بسیار خطرناک و بسیار موزیانه و بسیار مهیبی را طی کرد یعنی دیگر آخرین ضربه خودش را آمد وارد کرد از راه مشاهدات واقعی خب حالا این که دروغ بود، این که از اوّل پیدا بود، ما هم از همان جا جلویش را گرفتیم و مسئله را بستیم و تمامش

کردیم خیلی خوب آمد از راه واقع، افراد می آمدند مسائلی را مشاهده می کردند وقتی که انسان نگاه می کرد می دید مطالب درست است، مطالب درست است. یک جای قضیه گیر دارد. (اینهایی که امروز خدمت شما عرض می کنم بسیار مطالب دقیقی است یعنی همان نگرانی هایی که ما تا به حال داشتیم، آن نسبت به مطالب، چه مسائل کلی و چه مسائل جزئی امروز داریم مشاهده می کنیم، اینها را باید در نظر گرفت آمد) از راه واقع مثلاً آمد رفت به خواب یک نفر که فرض کن فلان شخص فردا ساعت چند در منزل می آید واقعاً آن هم می آمد درست است؟! خوب این که دیگر نمی شود خواب شیطانی باشد. واقعیت انجام شده است، واقعیت پیدا شده است، درست شد؟ می آمد به مکاشفه، به مکاشفه یک نفر، یکی از دوستان بود نقل می کرد می گفت که من به سفر عتبات رفته بودم، آن جا در سفر عتبات در حرم ائمه علیهم السلام، دیگر بالاتراز این؟! سفر عتبات، سفر معنویت، حرم امام علیه السلام، یک نفر از بستگانش از بستگان بسیار

نزدیکش در حرم موسی بن جعفر یک تقاضایی کرده بود، تقاضایی کرده بود این شخص در تهران تقاضای او را می‌فهمد. شب وقتی به او تلفن می‌زند که امروز در حرم موسی بن جعفر گوشه ضریح ایستاده بودی، این تقاضا را نکرده بودی؟ چه؟ چه شد؟ من آن جا، این این جا و این کجا و واقع و راست و درست ولی این که بود؟ شیطان بود! این شیطان بود. برای چه؟ دارد دانه می‌پاشد، دارد دام می‌گذارد، دارد زمینه سازی می‌کند برای مطالبی که باید القاء کند. این می‌آید جلو همان موقع وقتی که به من این مطالب می‌رسید می‌گفتم که این مسائل، شیطانی است می‌گفتند آقا چطوری شیطانی است؟ در حرم امام است. می‌گفتم مگر در حرم امام شیطان نیست؟ نه چگونه ممکن است باشد؟ گفتم پس این دزدهایی که در حرم امام می‌گیرند، جبرائیل به آنها وحی کرده است؟ مگر در خود حرم امام جیب‌برها را نمی‌گیرند؟ جیب بر نبود، یک وقتی در همین حرم موسی بن جعفر جیب خود من را داشتند می‌زدند!!
خب مگر شیطان نیست؟ مگر در حرم خود امام

چشم خائن نیست؟ چشم ناپاک نیست؟ هست. پس آن جا هم شیطان هست فرق نمی کند حالا چون حرم، حرم امام است همه چیز تمام است؟! نخیر این طور نیست. در کعبه هم شیطان است، در خود کعبه که ما نماز می خوانیم شیطان است. نمی دانم این قضیه را برای شما نقل کردم یا نه؟ یک نفر برای خودم نقل کرد که وقتی که باب کعبه را باز کرده بودند روز نمی دانم هفتم یا هشتم که باز می کنند بعد می روند تمیز می کنند می شویند با عطر و گلاب و اینها عطرآگین می کنند تمیز می کنند و یک عدّه از افراد می روند. خودش می گفت شنیدم فلان شخص و فلان شخص، اسم نمی برم فلان شخص داشت به آن یکی می گفت: یادت باشد در کعبه، جایی که

قبله‌گاه مسلمین است، بهترین جایگاه در
روی زمین، زیر عرش خدا، محلّ ولادت
امیرالمؤمنین درست شد؟! آقا یادش آمده دارد به
این می‌گوید وقتی برگشتیم تهران بیا در دفتر من
راجع به آن معامله که با هم صحبت کردیم یادت
نرود صحبت کنیم!! به به به به!! آن وقت ما مبلغ دین
هستیم، ما اسممان را گذاشتیم مبلغ دین گذاشتیم و
مبلغ دیانت هم هستیم خیلی عالی است!! همه جا
شیطان است لذا در هیچ نقطه از مکر شیطان ما نباید
ایمن باشیم، درست؟! خب حالا من در همان موقع
گفتم که این شیطان است و به واسطه همین مطالب
خدا می‌داند چه عدّه از افراد گمراه شدند! توسط
همین شخص و همین مطالب راست، مطالب
راست. درست شد؟! رسید به یک جا که من آمدم
و صریحاً با او مقابله کنم ندا از آن طرف آمد از
مرحوم آقای ما البتّه مرحوم پدر قلبی ما، همان شب
که دیگر که با فلانی ارتباط را باید کم کنی! خب
من چه گفتم؟ مگر من حرفی زدم، نه شما اینها را
قبول نداری این مطالب را قبول ندارید، در حالتی که

این مطالب همه راست است. گفتم خیلی خب حالا ما آستینمان را بالا می‌زنیم و می‌آییم به حول و قوه خدا این دفعه می‌خواهیم مچ جناب شیطان را بگیریم، نه دیگر. وقتی کار به این جا می‌رسد که دیگر از بحث مطالب واقعی روی شعار می‌رود. دیگر روی شعار می‌رود، دیگر روی تهمت می‌رود، گفتم بسیار خب، من جلوی مطالب واقعی را می‌گیرم بسیار خب این دفعه اگر مرحوم آقا را شما زیارت کردید چون از آن جا بود، مطالب از آن جا می‌آمد، دیگر به ایشان بگویید آن چه که بین من و شما، در فلان قضیه اتفاق افتاد چگونه با این مطالبی که امروز از طرف شما مطرح می‌شود چگونه وفق داده می‌شود؟ یک قضیه خاصی بود البته نه اسم بردم (اگر مرحوم آقا است باید دیگر بفمهد بالاخره یک واقعه‌ای بوده است) نه اسم بردم که بهانه به دست آن واسطه بیاید و نه این که بیش از این توضیح دادم که به اصطلاح بشود برای آن تأویل و توجیه که بحمدالله همه جا هست از این تأویلات و توجیهات پیدا شد، بسیار خب. وقتی که این مطلب را گفتم

دیگر راه بسته شد، وقتی بسته شد این از آن جا آمد
دیگر از این دفعه صحبت کردن با فلانی بر شما حرام
است! عجب خب من که سؤالی نکردم، من که
فحشی ندادم، من که سببی نکردم، من که حرف
خلاف نزدم، چه شد؟ راه بسته شد. یعنی جلوی
نفوذ شیطان را نسبت به این فرد تا گرفتم، تا گرفتم
آمد این مسئله را مطرح کرد. خب گفتم بگویند بینم
کجای حرف من ایراد داشت؟ کجایش اشکال بود؟
من یک سؤالی از شما کردم، جوابش را برای من
بیاور. چرا فحش می‌دهی؟ چرا حرام است
می‌گویید؟ ببینید یک روش است. یک روش است
و همیشه هست از زمان خلقت آدم ابوالبشر تا روز
قیامت هست. وقتی که در قبال حق حرف نیست،
تهمت، دورباش. تهدید

تهدید و بعد انجام مطلب. قضیه چیست؟ مسئله این است. این جا بود که دیگر مسئله برای خود آن شخص روشن شد وقتی برای خود او روشن شد که این راه باطل است، خود شیطان آمد و گفت دیگر با شما هم من ارتباطم را قطع کردم. یعنی چه؟ یعنی مرحوم آقا. ارتباطم را با شما قطع کردم ببینید تا کجا مسئله جلو می آید؟ یعنی شما نمی توانید و ما نمی توانیم در هیچ برهه‌ای از برهه‌ها خودمان را منزّه و مبرّی و مبتعد از مسائل و حیل‌های شیطان قرار بدهیم. روی این جهت بزرگان همیشه پیش‌بینی می کردند و این مسئله را هم خدمت شما عرض کنم این مسئله هم اختصاص به ما ندارد، حتی برای پیامبران، حتی برای ائمه، حتی برای رسول خدا هم مسئله است.

ارزش دین اسلام و مکتب اسلام بر توحید است و در توحید امتیاز نیست، همه بندگان نسبت به موازین و نسبت به مبانی و قواعدی که خداوند آن را برای ما آورده است همه یکسان هستند، حتی پیغمبر. حتی پیغمبر بر این مسئله، تازه ایشان باید

بیشتر رعایت کند و بیشتر باید متوجه این مسئله و این قضیه باشد. در آیه قرآن مگر نداریم 'آه آه یعنی بالاترین ضربه و شدتی را که خداوند می تواند به یک نفر اعمال کند نسبت به پیغمبر آورده است، خیال می کنید این پیغمبر از خودش حرف می زند ای مردم؟ اگر یک کلمه بخواهد از خودش حرف بزند، یک کلمه بخواهد بیخود دلسوزی کند، یک کلمه بخواهد بر مصالح خودش بگوید، ما چنان او را باید قدرت می گیریم و رگ حیاتی و نخاع او را بیرون می کشیم! چه کسی پیغمبر. رسول خدا، خاتم انبیاء و فخر عالم وجود، این می شود مسئله، مسئله توحید. هیچ تفاوتی نمی کند در یک جا رسول خدا آمد و به توقع و تصور این که وحی مرتب و مستمر برای او می آید، وقتی که آن شخص از راجع به یک قضیه از حضرت سوال می کند، خب حضرت نمی داند، وحی نیامده حضرت می فرماید فردا بیا و من جوابت را می دهم. یک انشاءالله پیغمبر نگفت، چهل روز وحی از پیغمبر قطع شد. چرا انشاءالله

^۱سوره الحاقه (۶۹) آیات (۴۴ و ۴۵ و ۴۶)

نگفتی؟ چرا انشاءالله نگفتی؟ باید می گفتی. فردا بیا
انشاءالله، اگر خدا بخواهد، اگر خدا بخواهد یعنی
چه؟ یعنی پای من در کار نیست. مسئله دست من
نیست. به همین مقدار، به همین مقدار البته همه اینها
در مقام تربیت است یعنی خود رسول خدا در آن جا
در مقام تربیت باید تربیت شود. منتهی تربیت او
کجا، تربیت ما کجا؟ تربیت ما این است که دروغ
نگوییم و تهمت به مردم نزنیم و تقلب نکنیم، این
تربیت ما است. تربیت رسول

خدا این است که حتی در جریان مشیت خدا،
حتی روال عادی و روال روزمره را هم در نظر نیاورد،
این جا دیگر خیلی اسرار است. در نظر نیاورد فقط
و فقط به یک نقطه توجه کند و آن عبارت از اراده
خدا است، نه از کجا حالا چون هر روز جبرائیل
می آید پس بنابراین وعده دادی؟ نه!! نمی بایست
وعده بدهی. پس انشاءالله را نگفتی؟ حالا که نگفتی
حالا بگذار هر روز بیاید پیش تو، آقا فردا آمد رسول
خدا والله جبرائیل نیامد چکار کنم؟ پس فردا آمد،
نیامده. من هم مانده ام چرا دو روز این قضیه به تأخیر
افتاده است؟ خب این جا چه می شود؟ این جا وقتی
که رسول خدا بگوید نشد، آن طرف می گوید ا پس
شما هم رسول خدایی می گوید؟! به پیغمبر نه این
که نگوید و خدا می خواهد که این به پیغمبر این را
بگوید! توجه کردید؟ خدا می خواهد به پیغمبر
بگوید شما که ادعای رسالت می کردی پس کو؟ یک
روز، دو روز، پنج روز، یک هفته، ده روز، پانزده،
بیست پس چه شد؟ پیغمبر باید سرش را بیاندازد
پایین، ما اشتباه کردیم انشاءالله نگفتیم. هی سرش را

بیاندازد پایین تا متوجّه شود، برگردد که چرا این طوری شد؟ این نفس برگردد دیگر بخواهد نخواهد انشاءالله می‌گوید، عوض شده است. این دیگر عوض شده است. ما مگر اتوماتیک نفس نمی‌کشیم؟ بخواهیم نخواهیم من دارم صحبت می‌کنم شما به من توجّه می‌کنید، هیچ به فکر نفس کشیدنتان افتادید؟ نه. چرا؟ چون عادت است. این نفس کشیدن حالا غیر از آن چیزهایی که مسائل غیراختیاری مانند ضربان قلب و اینها که آنها هم اختیاری است، درست؟! ولی نفس کشیدن که عادی است. البته غیرعادی هم در شب است که به واسطه عصب سوّم است که در این جا است که آن تحریک، تحریکات غیرارادی است، چون انسان در خواب اراده ندارد ولی الآن که اراده داریم در بیداری با اراده ولی این اراده ما آمده با ما یکی شده است. دیگر لازم نیست برای هر نفس کشیدن فکر کنیم، اراده کنیم، یک نفس بکشیم. بخواهیم، نخواهیم این اراده دارد همین طوری انجام می‌شود. خدا می‌خواهد که رسول خدا این جور می‌شود یعنی وجودش بشود انشاءالله.

بخواهد نخواهد می گوید انشاءالله و این چهل روز
کار دارد، چهل روز. همان چهل روزی که برای
حضرت یونس اتفاق افتاد، ببینید؟ چطور با همدیگر
اینها پیوند پیدا می کنند؟ آن هم باید چهل روز برود
در شکم ماهی و ذکر یونسیه بگوید، رسول خدا هم
باید چهل روز ذکر یونسیه بگوید. آن هم باید این را
بگوید تا اینکه آن عنایت خدا او را عوض کند،
برگرداند. پس رسول خدا با ما چه فرقی می کند؟ ما
با رسول خدا چه فرقی می کنیم؟ هر دوی ما در مسیر
کمال قابل استعداد هستیم. او رفت. او بدش نیامد
وقتی که با خدا قهر کند دین را کنار بگذارد؟ همه
چیز را، نه متنبه شد، متوجه شد و اشتباهش را دید،
استغفار کرد. ذکر یونسیه در سجده

گفت. حالت خودش را تغییر داد بعد از چهل روز وقتی عوض شد جبرائیل آمد. چهل روز باید این مسیر طی شود، درست؟! خب این قضیه مربوط به ما هم هست. این اذکاری که می‌دهند، این اربعینات، این مراقبات، اینها مال چیست؟ مال همین است، حالا برای رسول خدا به آن نحو بود، برای ما هم دیگر به انحاء دیگر خواهد بود. آن وقت صحبت در این جا این است که انسان، انسان، نباید کاری کند. این مسئله خیلی مهم است، انسان نباید کاری انجام بدهد که به واسطه عمل او، افراد سودجو و افرادی که زمینه انحراف دارند بتوانند سوء استفاده کنند و این خیلی مسئله مهمی است. هم نسبت به فضای شخصی و هم نسبت به فضای اجتماعی. چون بالاخره اگر یک شخصی، یک حرفی بزند به مقتضای شخصیت خودش و آن انظاری که پشت مسئله است، کلام او دارای عواقب و دارای تبعاتی خواهد بود و به هر مقدار که این موقعیت در انسان خطیرتر باشد، مسئولیت کلام او و مسئولیت رفتار او هم در قبال فرد و در قبال جامعه بیشتر خواهد بود.

هر مقدار که این مسئله شدیدتر باشد، مسئولیت، مسئولیت شدیدتر است. اولیاء الهی هیچ وقت بهانه به دست افراد نمی‌دادند و جوری صحبت نمی‌کردند که دیگران بیایند و سوء استفاده کنند.

یک وقت مرحوم آقا به من فرمودند که فلان شخص در نجف کارهایی انجام می‌داد، افراد به او مراجعه می‌کردند، مرد بزرگی بود، با مرحوم قاضی خیلی ارتباط داشت، اسمش را الآن فراموش کردم. بله مرحوم طالقانی، مرحوم طالقانی، مرحوم آقا سید مرتضی طالقانی ایشان با مرحوم قاضی خیلی ارتباط داشت، منتهی در مسیر عرفان نبود. حالات خوشی داشت، از صلحا بود، از عبّاد بود، کارهایی می‌کرد. امور غیرعادی و خارق العاده انجام می‌داد و معروف بود. هر روز صبح در خانه او یک صف دویست و صد متری بود، آن یکی دلش درد می‌کرد، آن یکی قرض داشت، آن یکی نمی‌دانم دعوایش شده بود، خلاصه از این مسائل هست دیگر دنیا که دیگر خالی از این مطالب نیست و این گاهی از اوقات اصلاً از شدت تزاحم مردم و تهاجم مردم بلند می‌شد بیرون

می رفت. ولی مرحوم قاضی این طور نبود، شخص
می رفت پیش مرحوم قاضی می گفت دلم درد می کند
می گفت خب بلندشو برو دوایت را بخور، حالا اگر
هم یک کاری می کرد دیگر جلویش نمی گفت خب
برو من تصرّف کردم، فلان کردم، خوب خواهی
شد. آن می رفت گیاه می خورد و این هم در این
وسط کار حالا تصرّف می کرد. اینها رند هستند،
نمی گویند، خودشان را لو نمی دهند، عرفا، اولیای
خدا این طور نیستند که بیایند و خودشان را
در معرض افراد نادان قرار بدهند، جهال قرار بدهند،
افراد نپخته قرار بدهند. مرحوم آقا می فرمودند،
مرحوم قاضی این طور نبود. اگر هم یک وقتی کاری
می کرد

مطلبی انجام میداد، جوری انجام نمی داد که آن شخص متوجه بشود. آن شخص خیال می کرد که بر اساس همین مسائل ظاهری است در صورتی که حالا تصرف او بوده است. نمی آمد به او بگوید. درست شد؟ خب در حالی که ما این مطالب را از بعضی می شنیدیم و اکثر این مسائل هم خلاف بود و اکثر اینها خلاف بود. آن کسانی که سابق می آمدند و راجع به مسائل ظهور صحبت می کردند و به مردم می گفتند و اکثر آنها هم خلاف درآمد، خود بنده شنیدم از بعضی از آنها مطالبی و یکی و دو تا هم نبودند و تا به حال وعده های آنها گرچه مشخص بود ولکن تابحال محقق نشده است. پس چه شد؟ این وعده ها چه شد؟! خود بنده شنیدم!! آخر یک وقتی فرض کنید که ما می گوئیم، انشاءالله ظهور نزدیک است، ولی دیگر تعیین که نمی کنیم، ما چه می دانیم که چه وقت است؟ این فقط مربوط به مشیت الهی است و خود امام علیه السلام او می داند و کسی دیگر اطلاع ندارد و آن عارفی که آن متصل شده باشد و الا هر کسی که حالت خوش کند، دلیل نمی شود بر این

که از همه مسائل خبر داشته باشد. درست؟! آن وقت این افراد می‌آمدند با این گونه مسائل مطرح کردن، که یکی درست درآمد، یکی خلاف درمی‌آمد، می‌گفت آقا دیدید درست درآمد؟! اخبار از آن چه که در ضمیر است یا فرض کن فلان قضیه که می‌خواهد اتفاق بیفتد و امثال اینها به نحوی عمل می‌کردند که زمینه سوء استفاده دیگران برای این مسئله فراهم می‌شد و این غلط است چرا کسی نمی‌تواند بیاید از من حرف بزند؟ چرا؟ چون من اصلاً در این زمینه نیستم بر فرض بدانم هم نمی‌گویم. آن وقت چطور فرض کنید که انسان بدون این که متوجه باشد به عواقب کار خودش و به عواقب گفتار خودش بلند شود بیاید این را بگوید، آن را بگوید، افرادی سود جو و منحرف و حقه باز و دغل باز به خاطر این که به مقاصد خودشان برسند، بلند شوند بیایند تهمت بزنند. بگویند آقا این را گفت، آن آقا آن را گفت. آن شخص در این مسئله مسؤل است که از اوّل نمی‌بایست به نحوی در میان جامعه باشد، در میان افراد باشد که افراد منحرف و

خیال پرداز بیایند و از موقعیت او استفاده کنند، حالا فرض کنید که یک شخص هم از دنیا رفته بیاید بگوید آقا من نگفتم. خب از دنیا دیگر رفته و سایر افراد هم دچار انحراف بشوند. این جا است که ما نسبت به این مسئله خیلی مسئولیت داریم و خیلی باید حواسمان جمع باشد و مواظب باشیم و کاری که برای یک فرد انجام می‌دهیم ممکن است این عمل احترام، تعظیم، تکریم، حرفهای بیخود، حرفهای بیخودی که می‌زنیم، اینها افراد را دچار موانعی بکند و کم کم نفس آنها که ابتداءً شاید از یک قضیه بدش بیاید، نه این حرف نسبت به من درست نبود ولی وقتی که جلوگیری نکند، کم کم کم خوشش می‌آید آن جا است که همین شخصی که،

همین

شخصی که تا دو سال پیش، سه سال پیش
افراد را از تعبیرات خاص نهی می کرد، الآن اگر کسی
بباید بگوید چرا این تعبیرات را انجام می دهی؟ این
مخالف من است. ا چه شد؟ این سه سال چه شد؟
این سه سال این نفس برگشت. این چهار سال این
نفس برگشت. تا به حال تا قبل از این نفس در یک
همچنین زمینه و آزمایشی قرار نگرفته بود، نسبت به
مسائل این طور نبود. در لبنان دوستی داریم یکی از
اطبای بسیار محترم و متدین از اطبای قلب، خود او
برای من تعریف می کرد. یعنی بشخصه خودش
می گفت در زمان سابق که (حالا انشاءالله اگر حیات
دارند، خداوند سالم بدارد. اگر هم به رحمت خدا
رفته است ما برای ایشان طلب مغفرت می کنیم)
آیت الله سید موسی صدر که به امام موسی صدر
معروف هستند ایشان از دوستان ایشان بود، به من
گفت که در زمان سابق خود آقای سید موسی صدر
با گفتن لفظ امام مخالف بود و او را حرام می دانست
و می گفت به غیر از امام معصوم، اطلاق لفظ امام
شرعاً جایز نیست. ناقل الآن موجود است. درست

شد؟! می گفت از این مسئله گذشت. دو یا سه سال از این قضیه گذشت، کم کم افراد آمدند و به ایشان لقب امام دادند، کردند امام موسی صدر. امام موسی صدر.

می گفت من خیلی تعجب می کردم که چرا ایشان نسبت به این قضیه ساکت است؟ ساکت است!! هان خطر این جا است. ببینید سکوت نباید کرد! سکوت خیلی جاها حرام است. سکوت خیلی جاها به خطرات می رسد. باید همان جا ایستاد و قاطعانه باید برخورد کرد. چطور در سایر جاها قاطعانه برخورد می کنیم و می توانیم و می دانیم باید قاطعانه برخورد کنیم ولی در این مسائل اساسی سکوت می کنیم؟ درست! ایشان نسبت به آن قضیه دیدم سکوت کرده است تا این که کم کم دیدیم همه جا می گویند امام موسی صدر، امام موسی صدر، امام امام امام.

یک روز در یک مجلسی بودیم، می گفت یکروز ایشان در منزل من آمده بود، به او گفتم که (رفیق بودیم) آقا موسی چطور شما چند سال پیش،

تا چند سال پیش که با هم صحبت می کردیم می گفتمی
امام جایز نیست ولی الآن این طرف و آن طرف در
تبلیغات و جراید و رادیو و روزنامه ها خلاصه اسم
شما را به عنوان امام موسی صدر می آورند و شما
حرف نمی زنید؟! می گفت ایشان تبسمی کرد و سری
تکان داد و چیزی نگفت. این صحیح است؟ نه
صحیح نیست. چرا این طور می شود؟ چرا این طور
می شود؟ چون گذشت زمان و عدم توجه انسان، این
مسائل را تغییر می دهد. تکریمها و تعظیمها و
استقبال از آن و نمی دانم تکریم او و اسم در فلان جا
آوردن و امثال ذلک می آید آدم را عوض می کند و
شیطان خوب بلد است از کجا وارد شود!!

یکدفعه، در یک جا در یک روزنامه، به خط درشت می‌نویسند آنها هم بلد هستند دیگر، همه بلد هستند، می‌نویسند فرض کنید که امام موسی صدر در فلان جا چکار کردند. همه هم می‌روند می‌خوانند نفس هان نفس خوب است چیز خوبی است و آلا بخواهد مخالفت کند فردایش یک مقاله می‌دهد در همان روزنامه این غلط کرد اسم من را امام آورد. من با امام گفتن به خودم امام موسی صدر مخالف هستم و هر کسی بیاورد دادگاه شکایت می‌کنم! خب دیگر کسی می‌گفت؟! قاطع باید برخورد کرد، قاطع. عرض کردم ما که بلد هستیم قاطع برخورد کنیم. خوب هم بلد هستیم. خب چطور ما در مسائل و مقدّسات سکوت کنیم؟! نسبت به بنده مگر نیامدند در همان بعد از زمان مرحوم آقا، آمدند ما را جای آقا بگذارند، آمدند ما را ولی خدا کنند و جای آقا بگذارند و این طرف و آن طرف صدا کردم چند نفر بودند. گفتم میدانید با شما شوخی ندارم. پدر من یکی بود موقعیت خاص بود. شخص خاصی بود. مرتبه‌ای داشت ما سرایه‌دار او هم نخواهیم شد. حالا

انتساباً منتسب به او هستیم دیگر در اختیار ما نیست، این در اختیار ما نبوده است، در اختیار گذشتگان بوده است. حالا فعلاً منتسب هستیم. اگر بخواهید یک کلمه از آن تعبیراتی که مربوط به پدر ما است بخواهید انجام بدهید همان ثانیه قطع رابطه می‌کنم، با شما هم شوخی نمی‌کنم و کردم و قاطعانه برخورد کردم. اگر من هم شل می‌دادم، هان من هم الآن نعوذ بالله امام سیزدهم بودم. اگر شل می‌دادم!! من این را از چه کسی یاد گرفتم؟ از پدرم یاد گرفتم. وقتی که عصایش را برمی‌داشت محکم می‌کوبید بر کمر آن کسی که افتاد پایش را ببوسد، از آن جا یاد گرفتم، درست؟! آن روش، روش حق بوده. آن قاطع بود، پای من را می‌بوسید؟! غلط می‌کنی ببوسی! برای چه می‌خواهی ببوسی؟ در حالی که خودم شاهد بودم و دیدم که پا می‌بوسند، هان پا می‌بوسند!! یکدفعه در همین قم نشسته بودم در حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، کنار نشسته بودم، روی همان سکوهای به اصطلاح اطراف نشسته بودم دیدم که یک شخصی، مسئول یک طائفه‌ای از همین به

اصطلاح افراد دراویش و فلان این حرفها صوفی‌ها
با دو نفر داشتند می‌آمد. من همین طور نشسته بودم
داشتم از دور نگاه می‌کردم یکدفعه دیدم دو نفر
آمدند، دو نفر آمدند به آن جا که رسیدند آرام شدند
در یک متری که رسیدند هر دو افتادند و شروع
کردند پایش را بوسیدن و این هم همین طوری
ایستاد قشنگ خوب بوسید. خب معنایش این است
دیگر، در دلش می‌گوید ای احمقها بوسید! ببینید
من تفرعن و انانیتی را که مشاهده کردم هیچ از یاد
نمی‌برم که این چطور همین طور ایستاد و آن دو نفر
افتادند و پای او را در وسط صحن بوسیدند و بعد
بلند شدند رفتند کنار و حرکت کردند. این شیطان
است! شیطان این

کارها را انجام می دهد. ای آدم نفهم بین تو و
بین آن که می افتد و پایت را می بوسد چه فرقی
می کند؟ چرا اجازه می دهی؟ چرا اجازه می دهی که
یک بنده خدایی که مثل تو است و تفاوتی ندارد بیاید
این طور اظهار ذلت و خشوع کند؟ چرا؟ دأب
بزرگان که این طور نبود، از مرحوم پدرم یک روز
سؤال کردم که شما تا به حال آیا پای استادتان را
بوسیدید؟ این حرف را تا به حال نزدم، می خواستم
یک مسئله به دستم بیاید یک قضیه ای، ایشان
فرمودند نخیر. من تابحال پای استادم را نبوسیدم.
بعد گفتم که چرا نبوسیدید؟ خب ما متجری
بودیم؟ ما خب قانع نمی شدیم. بله گفتم چرا
نبوسیدی؟ ایشان یک مسئله را فرمودند اول این که
ایشان فردی نبود که اجازه دهد کسی پای او را بوسد
و خود را با همه رفقاییش در یک سطح می دید. ببینید
مرحوم سیدهاشم حدّاد اول عارف دنیا در آن روز
پس از بقیی الله توجه می کنید؟! اول ولی الهی،
چیزی است که ما اعتقاد داریم، حالا هر کسی
نمی خواهد داشته باشد، نداشته باشد، ما که داریم.

ولی این در مرتبه عبودیت برایش فرق نمی‌کند،
نرسیده به مقام ولایت که پایش را دراز کند که بیاید
ببوسید! آن دیگر عبودیت نیست، این فرعونیت
است، این شیطان است که بیاید پایش را دراز کند که
بیا ببوس. مثل همان آقای که ما وسط صحن دیدیم.
هان؟ خودش را با بقیه در یک طراز می‌دید و آن
چیزی است که خود من هم مشاهده می‌کردم. وقتی
که با افراد صحبت می‌کرد، می‌گفت، می‌خندید،
شوخی می‌کرد، با من شوخی می‌کرد، من آن موقع
هفته سالم بود. من آخرین مرتبه که ایشان را دیدم
هفته سالم هم نشده بود، هفته سالم نبود در همان
عبات بودیم. شوخی می‌کرد. می‌خندید. انگار مثل
خود ما دارد با ما حرف می‌زند. روی ما باز بود. برای
صحبت کردن با او باز بود. من گاهی با خودم
می‌گفتم این مرد الهی، این ولی الهی نگاه کن دارد با
من شوخی می‌کند!! من شانزده سالم است، بچه
هستم این دارد این طور شوخی می‌کند. او
نمی‌گذاشت که شخصی پایش را ببوسد یک. دوّمأً
من نمی‌خواستم (این خیلی حرف عجیبی است) این

مربوط به خود ایشان است، ایشان فرمودند من نمی‌خواستم آن جنبه وحدت و جنبه اقتراب و نزدیکی بین خود و بین استاد خودم را با بوسیدن پایین بیاورم این دیگر از آن حرفهایی است که دیگر بیشتر من نمی‌توانم توضیح بدهم، خود دوستان باید بروند روی آن فکر کنند که نزدیکی به بوسیدن نیست. بنده خدمت همه رفقا گفتم الآن هم مجدد می‌گویم من راضی نیستم کسی دست من را ببوسد، راضی نیستم و من هنوز به آن مرتبه نرسیدم که خلاصه در من تأثیری ایجاد نکند. حالا آن بزرگان آنها خب جای خود دارد، آن دست هم که ما داریم راجع به فرض کنید که پدر و مادر انسان باید دست آنها را ببوسد و اینها ولی خب آن اولیاء الهی به جای خود محفوظ ولیکن دلیلی ندارد که

انسان بخواهد دست ببوسد. برای چه؟ و کسی تصوّر نکند با دست بوسیدن من به من نزدیکتر می‌شود. نخیر این طور نیست بلکه دورتر خواهد شد. من با آن شخصی احساس نزدیکی می‌کنم که از این مطالب گذشته باشد و در افق دیگری سیر کرده باشد.

علی‌کلّ حال اینها مطالبی است که ما دیدیم، از بزرگان دیدیم و باید به آن عمل کنیم و جامه عمل باید بپوشانیم.

نتیجه‌ای که از صحبت‌های امروز می‌گیرم و بعد چند سؤال از سؤال‌های دوستان را پاسخ بدهم این است که: انسان در مقام تربیت و در مقام تزکیه باید به پیشگیری فکر کند تا به درمان و جلوی خطرات را در پیشگیری بگیرد. در هر قضیه‌ای تا احساس می‌کند که ممکن است در این قضیه به خطا بیفتد همان موقع اصلاً اقدام نکند. همان موقع جلو نرود و همان موقع بین خود و بین آن مسئله فاصله بیاندازد. خب این مطالب، اگر مسئله دیگری هست که خب انشاءالله در جلسه بعد خدمت رفقا عرض

می‌کنم.

تلمیذ: سلامٌ علیکم چگونه خود را وادار به

عبادات و مستحبات و عمل صالحه کنیم و چطور

کتابها را با باطن هضم کنیم؟

استاد: ببینید مسئله این سؤال، سؤالی است که

پاسخ آن روشن است زیرا چطور ندارد! وقتی که

انسان نسبت به یک مسئله اعتقاد دارد، نسبت به یک

مسئله باور دارد، خود اعتقاد و باور از مقدمات

انبعاث فعل هستند یعنی وقتی که انسان یک مسئله

را می‌خواهد انجام بدهد، اوّل تصویری از او در ذهن

می‌آید، بعد آن تصوّر تثبیت می‌شود، به تثبیت

می‌رسد، بعد شوق پیدا می‌شود. بعد شوق اکید پیدا

می‌شود و بعد به مرتبه اراده و انجام خارجی می‌رسد

وقتی که انسان بداند که عبادت چه تأثیری در او دارد

و چه نیازی برای انسان است، خب این همین

خودش طی کردن همین مقدمات است. ما در این

جا ذکری نداریم، وردی در این جا نداریم، دستور

خاصی در این جا نداریم انجام خود دستور خاص

هم تابع همین شرایط است. یعنی انسان باید نسبت

به مسائل اطلاع پیدا کند، البته مطالعه در این زمینه خیلی مؤثر است. فکر انسان را بالا می‌برد. باور انسان را نسبت به این مسائل قویتر می‌کند و بعد انسان وقتی که باور پیدا کرد خواهی نخواهی چه به او گفته شود، چه گفته نشود عمل خواهد کرد. یک مطلب را در این جا بگویم و آن این که من خدمت مرحوم آقا یک شبی بود نشسته بودم و از یک قضیه‌ای صحبت شد، رو کردم به ایشان گفتم که راجع به فلان مسئله‌ای که شما

انجام دادید آیا از طرف استادتان دستور داشتید؟ ایشان فرمودند آقا سید محسن من مطالبی را که انجام می‌دادم که همه را که از ایشان دستور نمی‌گرفتم، خودم وقتی احساس می‌کردم این مورد نظر استادم است، انجام می‌دادم. درست شد؟!!

الآن نامه‌هایی که برای بنده دوستان می‌فرستند اکثر این نامه‌ها خیال می‌کنم نامه‌هایی است که مورد ندارد. مطالبی است که گفته شده است و پاسخ این مطالب همه یا از طرف بنده یا از طرف مطالب مرحوم آقا داده شده است. خوب یک مقداری ما زحمت به خرج بدهیم. یک مقداری بیشتر به فکر بیافتیم. این برای خود ما هم مهمتر است. اگر نگوئیم که صد در صد، بلکه می‌توانم هشتاد درصد، هشتاد و پنج درصد این مطالب و این سؤالات اینها مطرح شده است، گفته شده است. پاسخ داده شده است. منتهی خوب ما می‌خواهیم یک قدری مسائل راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر به دست ما برسد. لذا این مناسب است که انسان خودش انجام بدهد. ایشان می‌فرمودند همین که من احساس می‌کردم یک

مسئله مورد نظر استاد است می‌رفتم انجام می‌دادم، دیگر نامه نمی‌نوشتیم. دیگر درخواست نمی‌کردم. درست؟! و این سلوک است. سلوک یعنی همین، سلوک یعنی انسان وقتی که متوجه شد دیگر نایستد. دیگر، دیگر با خودش فکر نکند به مطلب برسد، مقدمات را طی کند، وقتی که متوجه شد این مسئله مورد رضای پروردگار است به آن جامه عمل بپوشاند. مگر این که به آن شک داشته باشد. در این جا هم مطلب این طور است و اما این که کتابها به طور باطن هضم شود. این نیاز به سلوک عملی دارد. یعنی حقایقی که در این کتابها نهفته است، این جنبه کتابتی دارد که منطبق بر یک جنبه واقعی و خارجی است و آن جنبه واقعی و خارجی باید به وسیله سلوک و به وسیله تربیت و تزکیه برای انسان پیدا شود. آن وقت انسان یک مرتبه می‌رسد عجب این مطلبی را که مرحوم آقا در فلان صفحه گفتند، الآن دارد می‌بیند و این نه مربوط به کتابها است و آن چه که در متون ما، از قرآن کریم که وحی الهی گرفته است و مطالب ائمه علیهم‌السلام و در مرتبه بعد

مطالب اولیاء الهی، انسان یک به یک آنها را مشاهده می‌کند و در خودش آنها را احساس می‌کند و حال خودش را با آن چه را که می‌خواند تطبیق می‌دهد که این الآن تا چه مقدار نسبت به این مسئله و نسبت به این مقام تا چقدر این نزدیکی دارد؟!

تلمیذ: اگر لگه‌ای روی چادر نمازمان باشد و ندانیم که چیست و با همان نماز بخوانیم و بعد متوجه شویم که لکه خون بوده است، تکلیف نمازهایی که خواندیم چیست؟

استاد: همه نمازها درست است و اشکال هم ندارد.

تلمیذ: وظیفه یک زن در مقابل همسرش

استاد: این مسئله را فرض کنید که از همان

چیزهایی است که شاید دهها بار بنده این مسئله را

عرض کردم و باز هم خب سؤال می شود که: اصرار

به آوردن ماهواره به محیط خانه دارد چیست؟ هیچ

همسر باید نصیحت خودش را بکند، اظهار رغبت

نباید بکند. نباید بنشیند و نگاه کند و در عین حال

نمی تواند نسبت به همسرش هم فشار بیاورد و باعث

تلخی زندگی و مشاجره و ناهنجاری بشود و او

وظیفه خود می داند، این هم وظیفه خود می داند. البته

روی خوش نشان دادن غلط است و همراهی کردن

غلط است و نشستن و به مسائل مستهجن و خلاف

نگاه کردن حرام است و اینها اثر سوء دارد، بخواهیم

نخواهیم اثر سوء دارد. شما وقتی یک لیوان آب

می خورید، من وقتی صحبت می کنم تشنه می شوم و

این لیوان آب رفع تشنگی می کند، بخواهم یا

نخواهم. درست؟! اگر این لیوان آب نباشد، من

وقتی یک ربع صحبت کردم تشنگی آن چنان غلبه

می کند که طاقت مرا می گیرد بخواهم یا نخواهم!

متوجّه شدید! این است قضیه. لذا هر کسی باید
وظیفه خودش را بداند. زن نمی تواند نسبت به شوهر
تحکم کند و با شدّت برخورد کند بلکه باید نصیحت
کند و با اخلاق نیکو و رفتار شایسته باید او را به
مطالب صحیح تشویق کند. اگر نتوانست اشکالی
ندارد و باکی بر او نخواهد بود.

تلمیذ: چگونه نفس را کنترل کنیم که به
دیگران تعرّض نکنیم و خوددار باشیم و نفوس را
توجّه نکنیم و وارد در جنگ و تعرّض قرار ندهیم
مخصوصاً در وسایل نقلیه و عمومی.

استاد: خب بینید این هم باز جوابش را بنده
عرض کردم که: انسان وقتی احساس کند که این
عملی را که انجام می دهد برای او نه تنها مفید بلکه
مضر خواهد بود خب انجام نمی دهد. خب این یک
چیز طبیعی است. شما وقتی که بینید الآن جلوی
شما سمّ است، آیا از این سمّ می خورید؟ خب
نمی خورید. حالا اگر رفیقان برداشت خورد،
می گوید خورد که خورد خودش می میرد، من چرا
بخورم؟! حالا چون او خورده شما برمی دارید

می‌خورید؟ باید ببینیم آیا این مطلبی را که ما
می‌گوییم مفید است یا نیست؟ اگر مفید است بگوییم
اگر نه حواسمان را جای دیگر ببریم و ذکر بگوییم و
خیلی برای انسان اتفاق می‌افتد. بنده خودم در خیلی
از مجالسی که شرکت می‌کردم البته الآن خیلی کم
شده طبعاً می‌دیدم صحبت می‌کنند و اتفاقاً هم
می‌خواهند پای ما را وسط بکشند. مجالسی فرض
کنید که بزرگانی، افرادی هستند، اعتنا نمی‌کردم
انگار نه انگار نشنیدیم چرا چون فقط منظور صحبت
کردن و بدون قصد تفهّم و بدون قصد پذیرش بود.
چرا خودمان را خسته کنیم؟ برای

چه؟ یک چند دقیقه هستیم، یک ربع و بیست دقیقه هستیم و بعد می‌رویم پی کار خودمان و توجهی به مطالب نمی‌کنیم و باید بدانیم این مشاجرات برای نفس انسان ضرر دارد و کارهایی که انسان انجام داده است آنها را همه را از بین می‌برد یعنی اگر چهل روز شما زحمت کشیده باشید و نفس خود را تا حدودی تربیت کرده باشید با پنج دقیقه مشاجره تمام آن چهل روز به هوا می‌رود، مشاجره خیلی بد است.

تلمیذ: من احساس می‌کنم ایمانم قوی‌تر بوده و الآن ایمانم ضعیف‌تر شده و مراقباتم کمتر شده است فکر می‌کنم بر اثر این مسائلی که در کلاس به وجود آمده به همه چیز بدبین شدم. از صحبت‌های شما استفاده می‌کنم ولی عملم کمتر شده است.

استاد: ببینید مطالبی که به وجود آمده است و به وجود خواهد آمد اینها مسائلی است که خواهی نخواهی ظروف و جریانات بر ما تحمیل کردند. بنده نمی‌خواستم این طور شود. بنده نمی‌خواستم کار به این جا کشیده شود. سالها بود که بنده تذکر دادم.

سالها بود، چه خصوصی و چه عمومی و حتی از یکی دو سال پیش بعضی از دوستان بر من اعتراض می کردند که شما این قدر این مطالب را می گوید؟ چرا پس در این گونه مطالب کوتاه آمدید؟ بین عملتان و بین کلامتان ما فاصله می بینیم. در عین حال من گفتم: من صبر می کنم، تحمل می کنم، فرصت می دهم، افراد خودشان را اصلاح کنند. ارتباطات خودشان را تصحیح کنند. روابط خودشان را با افراد تصحیح کنند. ما همه چند بار نگفتم مثل دندانهای یک شانه هستیم؟ بارها شما از من نشنیدید که گفتم در مکتب مرحوم آقا بالا و پایینی وجود ندارد؟ چرا به این مسائل توجه نمی شد؟ چرا از این مکتب به عنوان اهداف دیگر استفاده می شد؟ چرا؟ تمام مطالب زیر نظر ما بود و ما تذکر می دادیم منتهی وقتی به جایی رسید قضیه که دیدم که به اسم بنده و با ارتباط با بنده دارد خلاف انجام می شود. این جا دیگر بنده معذور هستم از این مطلب زیرا باید من پاسخگو باشم و من به کسی کاری ندارم. کاری ندارم. هر کسی برای خودش آزاد است. الآن مگر

جلسات متعدّد در همین تهران وجود ندارد که بنده از آدرس آن هم خبر دارم. فلان جلسه کجا، کجا حتی کتابهای آقا را دارند می خوانند به من چه ارتباط دارد؟ بسیاری از اینها آمدند از بنده استفاده کنند و مرا در مجالسشان دعوت کردند و اصرار کردند و بنده پاسخ ندادم زیرا من با روش آنها نمی توانم مطابقت نمایم و مرافقت کنم. اگر این طور بود پس چرا بعد از ارتحال مرحوم آقا من آن روش را در پیش گرفتم؟ چون دیدم با آن چه را که تا بحال دیدم نمی خوانند! گفتم شما را به خیر، ما را به سلامت. گفتند تو صحبت نکن گفتم: نمی توانم. تو با ما

موافقت کن. گفتم: نمی توانم. من بین ظاهر و باطن نمی توانم دوئیتی قائل شوم من بین افراد نمی توانم امتیاز قائل شوم، گفتند با تو مخالفت می کنیم، کنارت می گذاریم. گفتم خداحافظ شما. نیاز به کنار گذاشتن ندارد، ما خودمان رفتیم و رفتیم و الآن چه شد؟ الآن هفده، هجده سال گذشته است نه طوری شد نه آسمانی به زمین آمد نه فلان. الآن هم همانها مجالس دارند هم جاهای دیگر هستند افراد دیگر هستند، بله؟ هیچ ارتباطی هم به بنده ندارد ولی اگر بخواهد مسئله ای به من منتسب باشد باید در چهارچوبی باشد که بنده ترسیم می کنم و این حقّ طبیعی بنده است. چرا چون هر کسی اختیار کار و کلام و تصرّفات خودش را دارد بله ممکن است یکی از پیش خودش برود کار انجام بدهد، بسیار خوب اشکال ندارد، نه بنده اعتراض می کنم و نه طعنه می زنم و نه به سخریه می گیرم و نه کاری دارم. بله؟! هر کسی هم باید پاسخگو باشد لذا خیال می کنم در این زمینه مشکلی نیست و همه افراد هم در انتخاب مسیر آزاد هستند تا بحال دیده شده کسی

برای بنده نامه خصوصی نوشته باشم، که آقا در این جا بیایید؟ خودتان آمدید. خودتان آمدید، خودتان اظهار محبت کردید، خودتان لطف دارید. بنده هم وقتی لطف دوستان را بینم وظیفه خودم می‌دانم تا آن چه را که از گذشتگان و بزرگان در سینه دارم منتقل کنم. خب این هم وظیفه من است. شما در روز قیامت می‌توانید جلوی من را بگیرید که ما آمدیم و تو نگفتی خب من نمی‌خواهم در روز قیامت مسئول باشم. همین طور افرادی که بخواهند از این چهارچوب عبور کنند. یک کسی از دوستان بود در ابتدا بعد از فوت مرحوم آقا خب از ما حرف شنوی داشت، یک شخصی بود. حرف شنوی داشت ولی من کم کم احساس کردم خارج از آن چهارچوبی که ترسیم شده است دارد حرکت می‌کند. سرعت پیدا کرده است، قدمهای بزرگتری!! صدایش کردم گفتم بین آقا جان اگر می‌خواهی از من مایه بگذاری من این هستم من این مسائل را نمی‌پذیرم گفت مرحوم آقا به من توصیه کردند شما باید این کار را بکنی گفتم. شما را به خیر و ما را به

سلامت. بنده که مرحوم آقا به من توصیه نکردند، به تو توصیه کردند برو انجام بده. دیگر با من نمی توانی باشی و تا الآن هم قطع کردم، تمام شد. اتفاقاً از مخدرات است و خود او هم یک مجلسی دارد و چه دارد و افرادی دارند و ارتباطی با بنده ندارد. التفات کردید؟ این مسئله، مسئله‌ای است که بنده مورد توجه قرار دادم. این که تشویش و اضطراب پیدا شده است برای چه پیدا شده است؟ چرا؟! وقتی کسی کارش خلاف نباشد، چرا برای او تشویش پیدا شود؟ وقتی کسی کارش درست باشد چرا اضطراب پیدا کند؟ چرا این یک سؤال است؟ برای چه برای انسان تشویش پیدا شود؟ بنده امروز از دنیا رفتم باید برای شما تشویش پیدا شود؟ چرا؟ مگر این مکتب قائم به بنده

است؟ بهتر از من بودند و از دنیا رفتند،
طوری نشده. امام زمان داریم. امام علیه‌السلام
داریم. او قیم همه است. ولی همه است. تمام
مطالب به دست او است. من چه کاره هستم؟ این که
خدمت شما عرض می‌کنم جدی می‌گویم که من چه
کاره هستم؟ سابق تصوّر بر این بود که خلاصه حالا
شاید ما هم بدمان نیاید بر این که این قضایا باشد.
بعد متوجّه شدند که نه خلاصه این طور هم نیست
که ما از کثرت جمعیت خلیی خوشحال باشیم و بله.
خلاصه علیّ کلّ حال بنده در این مسئله‌ای که این
دوست محترم ما در این جا فرمودند نهایت سعی
خودم را بر این که مطالب به این جا کشیده نشود،
انجام دادم ولی متأسفانه دیگر کاری از دست من
برنیامد و این هم سابق هم بوده، در زمان مرحوم آقا
بوده، سابق هم بوده، از این قضایا پیش می‌آمده.
مسئله اوّل و آخر ندارد. بله عرض کنم حضورتان که
تلمیذ: بنده چهل و هشت سال دارم، اجازه
تحصیل علم در حوزه و دانشگاه ادبیات عرب و
فلسفه را تقاضا دارم. لذا از اسفار، فلسفه در کنار این

جا خوب متوجه نتیجه نشدم!

استاد: عرض کنم حضورتان که، اگر منظور

این دوست محترم این است که از مطالبی که ما در

حوزه کار ما است. این مطالب، مطالب تخصصی

است و باید سالهای سال مقدمات آن طی شود و

استفاده کردن از اینها ممکن است برای انسان یک

نابهنجاریهای فکری به وجود بیاورد. بهتر است که

مطالب با پایه انجام شود چون علی کلّ حال، مسائلی

که مطرح می شود اینها یک مسائلی است که نیازی به

تحصیلات دارد و باید آن مقدمات طی شود حالا چه

به صورت حضوری در کلاس یا به صورت همین

مطالب آماده که در دسترس است و تا این که انسان

بخواهد به آن نقطه مطلوب برسد. میانبر زدن خوب

نیست انسان را دچار یک ناهنجاریهایی می کند.

تلمیذ: آیا اجازه می فرمایید که بنده و دو نفر

دیگر از رفقا که منزلمان به هم نزدیک است هفته ای

یک بار کلاس عربی داشته باشیم تا زبان قرآن را

بیشتر بدانیم؟

استاد: اشکال ندارد. کلاس عربی، درس

عربی و اینها اشکال ندارد و خیلی هم مفید است.

تلمیذ: می‌خواستم بدانم پولی که همسر

می‌دهد چه برای خرج خانه یا کادو و هدیه و یا

اضافه خرج خانه اگر حتی عنوان هدیه داشته باشد و

مبلغی از آن را خانم برای شرایط خاص نگه دارد

شامل خمس می‌شود یا نه؟

استاد: خب بله این هم مثل سایر موارد

مشمول خمس است. اگر زیاد بیاید، اگر که صرف

در همان مخارج سال بشود نه آن خمس ندارد ولی

اگر زائد بر آن مخارج سال باشد به آن خمس تعلق

می گیرد.

تلمیذ: وقتی به امور دنیا توجه می کنیم و می پردازیم غفلت ما را می گیرد و با کلی زحمت توجه خود را به آخرت متمرکز می کنیم. نسبت به دنیا بی رغبت می می شویم به طوری که دیگر رغبت ما به یک سری از مسائل کم می شود بین این دو چگونه اعتدال را رعایت کنیم؟

استاد: ببینید طبیعی است که توجه به آخرت انسان را نسبت به دنیا بی توجه می کند و سرد می کند ولی در این جا هم بالاخره بایستی که این مسائل دنیا هم بگذرد. علی کلّ حال ما باید با همین گذشت و گذر از دنیا و مسائل و دست و پنجه نرم کردن با این مسائل باید به آخرت برسیم. از پیغمبر رسول خدا گرفته تا تمام اولیاء الهی همه اینها با این مطالب گذشتند و عبور کردند. نباید ما نسبت به مطالب دل بندیم آن دل بستن یک مطلب دیگر است. اما این که کاری انجام بدهیم چه در اشتغال، چه در فرض کنید که مسکن، چه در امور دیگر و روابط که برای گذران باشد و از آنها برای رسیدن به آخرت استفاده

کنیم آن اشکالی ندارد. البتّه در صورتی که تعدّی نباشد.

تلمیذ: آیا دیدن زوَّار به طور دسته جمعی از نظر شما مجاز است؟

استاد: البتّه بهتر است که این مسئله فعلاً نباشد ولیکن بعداً تغییر خواهد کرد!

تلمیذ: مدّت زمانی که حضرت زهرا سلام الله علیها در بستر افتادند تا شهادت چند روز طول کشید و وظیفه ما در این مدّت چیست و باید به چه شعائری عمل کنیم؟

استاد: خب البتّه هم ۷۵ روز گفتند و هم ۹۵ روز گفتند که همان استناد ۹۵ روز قویتر است که همان فاطمیه دوّم است و مرحوم آقا آن را به اصطلاح می پذیرفتند و نسبت به آن قضیه مجالس داشتند البتّه در این مدّت نیاز به عمل خاص نیست، همان برقراری مراسم عزاداری و سوگواری در آن ایام حالا چه فاطمیه اوّل و فاطمیه دوّم همان مستحسن است دیگر این طرف و آن طرفش زیاده است. آن که به ما گفتند ما باید گوش بدهیم. از پیش

خودمان نباید هی اضافه کنیم و هی مسائل جدید
بیاوریم. بالاخره هم باید شادی باشد و هم باید غم
باشد. نه این که ما همه زندگیمان را کل آن را غم
کنیم و در سر بزنییم این که نمی شود زندگی کرد.
بالاخره افراد هم توقعاتی دارند، آنها هم یک
خواستهایی دارند. به همان مقداری که باشد هم مفید
خواهد بود. و هم اثربخش خواهد بود. انسان زیاده
بخواهد مجلس درست کند، من خیال می کنم (حالا
از دیدگاه بنده) این طور است که شاید خیلی هم
مستحسن نباشد.

تلمیذ: البتّه سؤالی این مخدّره کردند که مثل

سؤال قبل است که بنده دیگر نمی گویم. در

سؤال دوم در ضمن قصد بچه دار شدن را دارم ولی با این اوضاع از باردار شدن می ترسم. روحیاتم روی جنین اثر بگذارد.

استاد: نه اشکالی ندارد با توجه به آن سؤال اول که ایشان فرمودند نه اشکالی ندارد و تأثیر هم نمی گذارد و انشاءالله بلکه این مسئله بیشتر موجب نزدیکتر شدن و اقتراب آنها خواهد بود.

تلمیذ: در زمان عذر وظیفه ما نسبت به وضو و غسل چیست آیا انجام بدهیم یا نه؟

استاد: بله بهتر است که انسان انجام بدهد.

تلمیذ: نظر حضرتعالی در مورد ادامه تحصیل خانم در رشته هماتولوژی خون شناسی چیست با توجه به

استاد: اشکالی ندارد این مسئله چیز نیست انسان می تواند حتی استفاده کند و البته با توجه به شرایط خاص همان طوری که عرض کردم ارتباطات باید محفوظ باشد و نباید ارتباط بین زن و مرد چه در محیط آزمایشگاهی و چه در محیط دانشگاهی نباید ارتباط وجود داشته باشد و انسان باید به حداقل

برساند و بداند که خلاصه در این جا زمینه گستردن دام شیطان بسیار زیاد است و بنده در این زمینه خب خیلی اطلاعاتی دارم.

تلمیذ: در طواف خانه کعبه آیا باید از مقام ابراهیم باشیم در صورت ازدیاد جمعیت تا کجا می‌توانیم طواف کنیم؟

استاد: البته در طواف خانه کعبه، بله باید بین مقام ابراهیم بین مقام و بین کعبه باید طواف کرد ولی اگر جمعیت زیاد بود آن هم دوستان توجه کنند، منظور از زیاد بودن آن قدر نیست که انسان را در پرس بگذارند، له کنند نه آن منظور نیست. چون گاهی از اوقات برای خود بنده هم اتفاق افتاده است که کثرت جمعیت چنان بود که واقعاً من این پرس را احساس می‌کردم. صدای دنده‌های خودم را شنیدم، این منظور نیست که انسان می‌تواند برود. همان طوری که مرحوم پدر ما فرمودند این بود که طائف و طواف کننده باید راحت طواف کند و برخوردار نداشته باشد. حتی اگر احساس کردید یک مقداری هم حتی شلوغ است که تنه می‌خورد و فکر

و ذهن از اشتغال به ذکر پروردگار منصرف می‌شود، اشکال ندارد پشت مقام هم طواف کنید. پس متوجه شدید؟ مسئله فقط فشار نیست. مسئله همان بیرون آمدن از حال طواف است اگر احساس کردید که آن افراد مزاحم هستند و تنه می‌زنند (گرچه هم خیلی مشکل نیست) شما می‌توانید در خارج از مقام هم انجام دهید. منتهی هرچه می‌توان نزدیکتر باید نسبت به آنها انجام داد.

تلمیذ: برای ولیمه حج آیا دادن کارت دعوت

اشکالی دارد؟

استاد: نه اشکال ندارد.

تلمیذ: نظر حضرت علامه روحی فداه این

بود که دختران به دبیرستان نروند نظر حضرتعالی

نسبت به رفتن به دبیرستان و دانشگاه چیست؟

استاد: خب اگر نظر حضرت علامه است

همان را باید انجام بدهید به نظر من چه کار دارید؟

من حالا بلکه آمدم خیلی حرفهای خلاف زدم. البته

نظر ایشان هم بر این نبوده، حالا بنده توضیح

مختصری می دهم. ایشان می فرمودند محیط، محیط

فاسدی است نه این که خود درس اشکال دارد.

محیط اگر محیط مناسبی باشد و موجب فساد نشود،

ایراد ندارد. این حرف را به ایشان نبندید. منتهی در

شرایط فعلی ممکن است از این مسئله سوء استفاده

بشود، لذا ایشان می فرمودند که بهتر است که این

قضیه انجام نشود به سایر جاها پرداخته شود و الا اگر

محیط دبیرستان مانند محیط بعضی از این حوزه های

علمیه که واقعاً زن در او تدریس می کند نه مرد، زن

تدریس می‌کند و اصول اسلامی و مبانی اسلام نه سلیقه‌ای نه، سلیقه‌ای در آن جا حاکم است چه تفاوتی می‌کند؟ علم، علم است منتهی علمی باید یاد بگیریم که برای ما مفید باشد نه این که صرفاً مدرک باشد.

خب دیگر وقت دارد می‌گذرد و همین طور

حالا ببینیم دیگر بله

تلمیذ: در آیه^۱ در قرآن این گونه معنا شده

است که عذاب را بچش که تو در نزد خودت بسیار

گرامی و بزرگ بودی! آیا این طور فهمیده می‌شود؟

که چون تو عزّت و کرامت الهی در وجودت بود را

از بین بردی این عذاب تو را به این عزّت و کرامت

الهی می‌رساند و ..

استاد: نه، این مسئله این طور نیست. این در

مقام تقابل بین عزّت پروردگار و عزّت مجازی

شخص است. در مقام عتاب است و در مقام خطاب

است. تو که در دنیا در قبال خدا ایستادی و از او امر

او سرپیچی کردی، نتیجه او را حالا ببین این نتیجه او

^۱ ۱- سوره الدخان (۴۴) آیه (۴۹)

خواهد بود و نسبت به این معنا آیه دلالتی ندارد.

تلمیذ: آیا باید جلال خداوند را هم جمال

دید؟ اسماء جلالیه مثلاً هنگامی که در قرآن

می‌خوانیم ذوالانتقام اوّل آن جلالتی که انتقام دارد در

انسان ایجاد می‌شود ولی با تفکّر در این که خدا

کینه ندارد و دشمنی ندارد این صفت به جمال

تبدیل می‌شود آیا این فکر درست است؟

استاد: البته بله این را می‌توانیم این طور معنا

کنیم و تصوّر کنیم که آن انتقامی که در این جا وجود

دارد برخواسته از کینه و حسد و اعمال سلیقه و نفس

نیست، بلکه آن انتقام به معنای زدودن آن کدورتها و

ظلمت‌هایی است که برای انسان حاصل شده است

و بعد از زدودن آن شخص برمی‌گردد و مثل افراد

عادی از جهنّم خارج می‌شود.

تلمیذ: رفتن به جشن تولّد اقوام با توجّه به

این که خودمان برای اعضاء خانواده چنین مطلبی را

نداریم، اشکال دارد؟ حضور در آخر مجلس چطور،

دفرض بر نبود گناه است.

استاد: ببینید رفتن به جشن تولّد، ما در اسلام

جشن تولّد نداریم آن چه که داریم جشن بلوغ است

و جشن تولّد نیست. البته خب انسان وقتی که به این

دنیا می‌آید، خب این بالاترین نعمتی است که

خداوند داده است ولی ما به این نکته باید توجّه

داشته باشیم که عمل ما و حرکت ما طبق دستور باشد

و با فعل و دستور خود مبلّغ باشیم و به آنها هم بگوییم که اگر شما برای بلوغ می‌خواهید بگیریید ما می‌آییم و مسئله، مسئله بلوغ است ولی به عنوان جشن تولّد چون این یک به اصطلاح سنّت غیر وارده در اسلام هست ما نداریم. ما جشن تولّد، یعنی سالروز تولّد سالروز تولّد را فقط برای چهارده معصوم داریم و هیچ کس دیگری چه در زمان خود رسول خدا یا در زمان ائمّه نبوده است با این که آنها هم تولّد داشتند، از آسمان که به زمین نیامدند. از مادر متولّد شدند. اصحاب ائمّه و اینها، ما یک دستور نداریم که سالروز تولّد خودت را جشن بگیر، خب نداریم. یا این که سالروز وفات پدرت را بعد از چهل سال بعد از بیست سال و ده سال هی بیا سالگرد بگذار. ما یک مورد حتّی نداریم. آن چه که داریم مربوط به امام علیه‌السّلام است، یعنی امام معصوم.

امام باقر می‌فرمایند که به یک شخصی که تا ده سال بعد از فوت من در منی بیا و مجلس عزاداری برای من انجام بده، این دستور امام باقر بوده است ولی آیا ما در یک روایت داریم که ائمّه به اصحابشان

گفته بودند که سالگرد وفات برای پدرت بگیر یا برای برادرت بگیر، اگر هست ما هم بدانیم.

پس بنابراین تمام این سالگرد گرفتنها همه خلاف است، سالگرد ما نداریم. ما سالگرد برای امام داریم. امام علیه السّلام، معصوم علیه السّلام، پیغمبر و حضرت زهرا سلام الله و دوازده امام و السّلام، دیگر غیر از این نیست و باید به همان چه گفته شده عمل کرد. در حالتی که ۲۷۰ سال ائمه در همین دنیا زندگی کردند و اصحابشان می مردند و زنده می شدند. هان؟! این طور بوده است دیگر

اگر قرار بود بر این که سالروز وفات و تولد
مورد امضای ائمه بوده، چرا یک روایت نداریم؟!
بنده در همین کتاب اربعین در همین جزوه
اربعین که دیدید در همان جا نوشتم که ائمه کجا
نوشتند که توصیه بر اربعین متوفی کردند؟ از امام
حسین بالاتر کیست؟ امیرالمؤمنین. حالا برادرشان
امام حسن مجتبی، خب بزرگتر بودند. حالا
می‌گوییم این دو تا مثل هم ولی امیرالمؤمنین که
بالاتر بود. حضرت زهرا که مادر بود. پیغمبر که از
همه اینها بالاتر بودند. در کجا ما داریم که ائمه
توصیه کرده بودند که برای اربعین پیغمبر مجلس
بگیرید؟ کجا داریم؟ هان!! بعد شنیدم یک نفر، یک
نفر در تلویزیون گفته بود که در زمان سابق برای ائمه
اربعین بوده است و بعد لغو شده است. بنده از همین
جا، از آن شخص می‌خواهم سند آن مطلب را به بنده
ارائه بدهد و اگر نتوانست ارائه بدهد در روز قیامت
باید بیاید پاسخ بدهد. در روز قیامت باید بیاید ایشان
پاسخ بدهد که چرا دروغ بسته است؟ بالاخره ما هم
اینها را دیدیم همین طوری که بلند نشدیم چیزی

بنویسیم و آخر هم گفتیم اگر مسئله‌ای، چیزی، نقدی هست بگویند ما اصلاح می‌کنیم تا حالا هم کسی نتوانست حرفی بزند. خب چرا ما بیاییم، چرا ما بیاییم خلاف بگوییم؟ من واقعاً این دردی است برای من که نفهمیدم چرا ما باید بیاییم چیزی را که نمی‌دانیم بگوییم؟ خب آقای محترم شما که الان دارید صحبت می‌کنید، برای ملیونها نفر دارید صحبت می‌کنید، اگر این مسئله نبود پاسخ استمرار بر یک مسئله‌ای که مورد رضای ائمه نیست را چه می‌دهید؟ اقوام بنده، خود اقوام بنده از نزدیکترین اقوام بنده از دنیا رفتند همین چند سال پیش، عموی ما به رحمت خدا رفت. یکی از اقوام گفت چند شب دیگر مجلس اربعین است ما شما را دعوت کردیم! گفتم بنده اتفاقاً در تهران هستم و نمی‌آیم چون اربعین فقط مال سیدالشهدا است نه ناراحت شد و نه در سرمان زد و نه چیزی گفت. گفتم اتفاقاً تهران هستم، قم هم نیستم و نمی‌آیم ناراحت هم نشد. چون بر اساس عقیده دارم این مطلب را می‌گویم. چرا ما نباید به عقایدمان خودمان بایستیم و پافشاری

کنیم؟

تلمیذ: با توجه به مراقبات دوران بارداری آیا گرفتن دستورات لازم شخصی است یا نه و یا این که می‌توان از کتب موجود استفاده کرد؟

استاد: نه این شخصی نیست، مسئله همان چیزهایی است که تا بحال گفته شده است و در کتابها هم نوشته شده است همان کفایت می‌کند.

تلمیذ: راجع به این حدیث تفکر ساعی خیر^۲ من عبادی سبعین سنی توضیحاتی بفرمایید.

استاد: خب ببینید تفکر ساعی خیر یعنی انسان در عبادت خدا و در ارتباط با پروردگار

خودش را رها و یله نبیند. در هر قدمی که برمی‌دارد از روی فکر باشد. بر سر دوراهی‌ها به شایعات توجه نکند. به این که آقای فلان و آقای فلان گفت، گوش ندهد. اینها معنای تفکر ساعی است نه این که بنشیند آدم فکر کند به خدا! به چه چیز خدا می‌خواهد فکر کند؟ خدا که فکر کردن ندارد به این روش او به طرز صحبت کردن او، به ارتباط با مردم، به کیفیت ردّ و بدل کردن مسائل خود، به تصرفات خود، این معنا است. اینها چیزهایی است که برای انسان لازم است. انسان تصوّر نکند، شما بدانید با نماز خواندن به جایی ما نمی‌رسیم. با نماز شب خواندن به جایی نمی‌رسیم. خوارج نهروان بیشتر از ما نماز می‌خواندند. سنی‌ها از ما بیشتر نماز می‌خوانند. نماز تراویح هم به جماعت می‌خوانند ولی وقتی که بنده با همان عالم مدینه مباحثه کردم گفتم که شما قبول داری در زمان پیغمبر نماز تراویح به صورت فرادی بود؟ گفت: بله. گفتم شما به چه حسابی آمدید و نمازی که پیغمبر حتی یک سال به جماعت نخواند، آمدید

دارید به جماعت می‌خوانید؟! گفت سنت عمر است. گفتم: عمر بالاتر از پیغمبر است؟ این اصلاً نمی‌نشیند فکر کند. این است صحبت در این است. فقط همین طوری کله را می‌اندازند پایین. نماز تراویح می‌خوانیم با جمعیت بسیار و قرآن را در آن دوره می‌کنیم. اما اگر بنشیند فکر کند خب تو آدم هستی، او هم آدم است. آیا در قبال دستور پیغمبر شما شخص بالاتری را دارید اطاعت می‌کنید؟! فکر کردن معنایش این است دارم به شما می‌گویم الان شما قلبتان درد می‌گیرد به بالاترین متخصص قلب تهران مراجعه کردید. بله؟ آن برداشته گفته که مسئله‌ای نیست. شما اگر این رعایتها را بخواهید انجام بدهید، نیازی به عمل ندارد. یک نفر سرکوجه یک تابلو زده فرض کنید که نمی‌دانم حجامت و ختنه می‌شود، از این چیزها. حالا شما بلند شوید بیاید به این آقای که در این جا فقط بلد است تیغ بگیرد و بچه‌ها را ختنه کند به این می‌خواهید بگویید که آقا قلبم ناراحت است. می‌گوید بگیر بنشین همین الان می‌خواهم تو را عمل کنم. همین الان

می‌خواهم عملت کنم. این چه برداشتی شما از این عمل می‌کنید؟ چه برداشتی می‌کنید؟ نمی‌گویید این دیوانه است! دیوانه است یا نیست؟! ما این را به برادران اهل تسنن می‌گوییم. می‌گوییم رسول خدا در یک سال حتی یک شب نماز تراویح را به جماعت خواند یا نخواند؟ ما حالا کاری به خوب بودن کار خلیفه دوم نداریم که اصلاً کارش خوب است یا بد است؟ سؤال ما این است. خب نخواند. وقتی نخواند آیا این دلیل نمی‌شود حداقل اگر نگوییم حرام است، اگر نگوییم حرام است، دلیل نمی‌شود بر این که پیغمبر کاری که در نزد او مرجوح بود این کار را انجام نداد. خب شما چرا کاری که رسول خدا انجام نداده دارید به واسطه حرف فلان کس انجام می‌دهید؟ آیا

شما دیوانه نیستید؟ عین همین حرف را من به او زدم. گفتم تو دیوانه نیستی؟ بلند شد رفت. این معنا معنای چیست؟ تفکر ساعی است. این یک مورد و همه موارد. با نماز خواندن کار درست نمی‌شود. شما یک رباط هم درست کنی، کوکش کنی، بیست و چهار ساعت برای شما نماز می‌خواند و سجده می‌کند و رکوع به جا می‌آورد. با نماز از روی فکر کار درست می‌شود. با نماز از روی تفکر صحیح کار درست انجام می‌شود. نه نماز ریایی، نه نمازهایی که برای مقاصد خاص آن نمازها و اجتماعاتی که هست، نمازی که از روی فکر باشد. از روی نیت صادق و خالص باشد. آن نماز برای انسان فکر می‌آورد و آن نماز با تفکر است. پس بنابراین معنای تفکر ساعی این نیست که بگیرد بنشیند و فکر کند. در همه امور عقل را به کار بیاندازد. در همه امور ببیند کدام بهتر است؟ کدام روش بهتر است؟ این انسان را به مطالب بالا می‌رساند. معنایش نشستن یک کنار و فکر کردن نیست.

تلمیذ: راجع به دعای اللهم عرفنی نفسک

فانک .. توضیح بفرماید:

استاد: خب این معنایش این است که این

ولایت ولی به واسطه همان ظهور تجلی ذات است

در آن نفس و تا انسان کیفیت ظهور تجلی ذات را

متوجه نشود به ولایت ولی هم نمی‌تواند دسترسی

پیدا کند. این خیلی مختصر.

تلمیذ: راجع به فرج باطنی آقا امام زمان و راه

رسیدن به مطلوب.

استاد: که اینها را بنده بارها عرض کردم و

گفتم که راه رسیدن به امام زمان عبارت است از عمل

به دستورات ایشان خیلی ساده، نه کوه‌کندن

می‌خواهد، نه فرض کنید که کار شاق و خلاف

می‌خواهد. آن چه که مورد نظر حضرت است انجام

بدهید به امام زمان علیه‌السلام می‌رسید و در این

مسئله هم شکی نیست و از خداوند توفیق فهم و

عمل به باورها را تقاضا می‌کنیم و انشاءالله که در این

زمینه دست ولایت و امامت پشتیبان و پشتوانه همه

ما باشد.